



می آید. اگر این ویژگی‌ها را «فنی» بدانیم، خاطره را از منظر «ادبی» هم می‌توان حائز اهمیت دانست؛ و این منظر دوم است. البته خاطره را می‌توان گونه‌ای از ادبیات دانست، اما میان این گونه با ادبیات محض (شعر و داستان) فاصله است. وجود خصلت‌های ادبی در یک خاطره به این معنی نیست که آن را تبدیل به (مثلاً) داستان کند، بلکه برخورداری یک خاطره از روش‌های ادبی (چه در واژه‌ها و چه در قالب) بی‌آنکه عنصر تازه‌ای به آن افزوده شود، آن را جذاب، خواندنی و مؤثر می‌کند.

حالا می‌رسیم به بخش دوم پرسش شما. تدوینگر خاطره حتی اگر نخواهد یا نتواند ویژگی‌های ادبی خاطره را برجسته کند، که البته امری اختیاری است، نمی‌تواند از ذکر سه ویژگی یادشده، یعنی ارائه خاطره به عنوان یکی از مواد اولیه تاریخ‌نگاری، خودداری کند. اگر مختصات ادبی را بر ای یک خاطره امری مستحب بنامیم، مختصات فنی، امری واجب برای آن است.

## ■ ریشه‌های نهضت خاطره نویسی

### اگر بخواهیم میان ادبیات انقلاب ایران با ادبیات کشورهای دنیا مقایسه‌ای داشته

#### باشیم، ارزیابی شما چیست؟

تفاوت‌های زیادی وجود دارد؛ نه از این بابت که آنها جلو هستند، ما عقب هستیم؛ و یا نه از این جهت که ادبیات ما سالم و پالوده است و مال آنها نه. ما از دنیای ادبیات خودمان خواسته‌ناخواسته‌ی بیرون گذاشتیم و با ادبیات اروپا آشنا شدیم و تقریباً ۱۵۰ سال است که داریم از روی دست آنها می‌نویسیم. آنان در مقوله داستان‌پردازی و نمایش نامه‌نویسی پیش‌تاز بودند. ابتدا با ترجمه و بعد با رونویسی تلاش کردیم ادبیات جدیدی وارد ایران کنیم. این مشابه‌سازی فقط به قالب ادبیات محدود نشد، بلکه محتوا را نیز در بر گرفت و فرهنگ اروپایی که تعارضاتی با فرهنگ بومی ایران داشته و دارد، پا به مرزهای فکری ما گذاشت و چنین گمان کردیم که اگر داستانی یا نمایش نامه‌ای می‌نویسیم، لابد رنگ و لعابی نیز از همان فرهنگ باید داشته باشد.

من در کتاب «ادبیات نوین ایران پیش از نهضت مشروطه» با مثال‌های فراوان به این قضیه پرداخته‌ام و گفته‌ام که ادبیات ترجمه‌ای و بعد رونویسی از آثار اروپایی نه تنها به رشد فرهنگ عامه نینجامید، بلکه جامعه را از داشته‌های بومی خود نیز دور کرد. البته این داوری مطلق نیست، می‌توان فهرستی از ترجمه‌ها را به دست داد که مناسبات انسانی نهفته در آنها کمک حال روح و اندیشه خواننده ایرانی بوده است، اما نویسندگان ادبیات داستانی ایران در تفکیک قالب و محتوا، اغلب، رعایت حال مردم خود را نکردند. به نظر من عدم اقبال عامه در دهه‌های سی و چهل و پنجاه شمسی از ادبیات ترجمه‌ای ریشه در این موضوع دارد.

مردم همواره دنبال نوشته‌ای هستند که مثل آینه بتوانند خود را در آن ببینند. در ادبیات ترجمه‌ای نمی‌توانستند خود را ببینند.

خوب، بعد از انقلاب، توجه به کتاب و کتاب‌خوانی زیر و رو شد. نمی‌دانم صحنه‌هایی را که در خیابان انقلاب، حدفاصل میدان انقلاب تا خیابان وصال، پدید آمده بود، به یاد دارید؟ سرتاسر این فاصله در دو طرف خیابان بساط کتاب فروشی بود. هر روز کتاب تازه، هر روز استقبالی تازه. بله، اگر بگویید این تشنگی مقطعی بود، نمی‌توان حرف شمارد کرد؛ مقطعی بود، اما میل به دانستن در ضمیر آدمی، یک تمایل همیشگی است که در آن زمان بیدار شده بود. و چه خوب است که این دانستن با پدیده شریفی به نام کتاب سیراب گردد. انقلاب فرصت تولید ادبیات را با شروع جنگ از دست داد.

جنگ چنان گسترده و همه‌گیر شد که نه تنها همه حواس‌های نظامی، بلکه حواس‌های ادبی را هم به خود جلب کرد. نویسندگانی که می‌توانستند خیلی زود از شوک پیروزی‌شتابان انقلاب به در آمده، درباره آن قلم فرسایند، یا شدند زنده و یا شدند نویسنده جنگ. نویسندگان حرفه‌ای دهه چهل هم که یاد اردوگاه فکری چپ بودند و یا اندکی در اردوگاه ملی، تمایلی به نوشتن از انقلابی که به هریک مرجع تقلید پیروزی رسیده نشان ندادند. همزمان با جنگ و به ویژه پس از پایان آن ریشه‌های نهضتی که از آن به عنوان «نهضت